

شریعتی و سوسیالیسم

دشمن بورژوازی

عبدالعزیز عسرو پناه

شریعتی را باید روشنفکری درآشنا، دغدغه‌مند و بی‌باک دانست که نه همانند برخی معلمان و پژوهشگران سه تعلیم و پژوهش کاسب‌کارانه برداشت و نه همچون ستاره‌های سینما به دنبال شهرت بود و نه مثل روشنفکران سکولار موقعیت سیاسی را جست‌وجو می‌کرد. وی انسانی باهوش، مسئولیت‌پذیر و تلاشگر بود که به‌خوبی می‌توانست به موقعیت‌های شغلی و سیاسی و راحت‌طلبانه‌ای دست یابد، ولی عمر چهل و چهار ساله خود را صرف گسترش بیش و دانش مخاطبان انقلابی کرد و اندیشه‌های خود را در ۳۵ جلد عرصه داشت. مشکل شریعتی آن بود که هیچ‌گاه توانست گفتن و پارادایم فکری خود را نظام‌مند و مدون کند. ولی این بدان معنا نیست که وی به مجموعه‌ای از سخنرانی‌های پراکنده و بی‌محتوا بسنده کرد. هرگز چنین نبود. گفتن شریعتی ساختار و گفتنی نظام‌مند دارد که باید آن را از آثارش استخراج کرد. دغدغه او انحطاط مسلمین و جوامع اسلامی یعنی همان دغدغه مصلحان اجتماعی گذشته چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی و اقبال لاهوری است. سند چشم‌انداز شریعتی تحول دانش و پیش اجتماعی مردم جهت رشد و توسعه آنها و بازگشت به اسلام پیشرفته صدراسلام است. این دغدغه و سند چشم‌انداز باعث شد تا او گفتن خود را در یک عنصر و دال مرکزی یعنی اسلام اجتماعی و هشت مولفه و عنصر پیرامونی یعنی انسان‌شناسی، اسلام‌شناسی، غرب‌شناسی، روشنفکری، برون‌تناسیم اسلامی، ایدئولوژیک کردن دین، امت و امامت و بازگشت به خویش‌سازماندهی کند. البته این هشت مولفه در کنار روحی واحد و یک عنصر مرکزی یعنی اسلام اجتماعی معنای روشن‌تری می‌یافتند. قبل از بیان مولفه‌های گفتن شریعتی لازم است به جریان‌های تأثیرگذار بر اندیشه و نهضت وی اشاره شود. همانگونه که گفته شد، گفتن او را نباید در خلاء و فضای خالی شناخت. شریعتی همانند هر متفکر دیگری فرزند زمانش بوده و از جریان‌های فکری گوناگونی تأثیر پذیرفته است. به نظر نگارنده، بدون توجه به این جریان‌ها نمی‌توان پارادایم فکری او را یافت. بنابراین معرفی جریان‌های تأثیرگذار بر گفتن وی امری اجتناب‌ناپذیر است.

۱) جریان کانون نشر حقایق دینی

اولین جریان و شخصیتی که بر شریعتی تأثیر گذاشت، کانون نشر حقایق اسلامی و پدر بزرگوار ایشان بود. او در دوران کودکی و نوجوانی از افکار و آموزه‌های پدر بهره فراوان می‌برد و جهت‌های اندیشه‌ای را می‌یافت. آغاز نهضت ملی شدن نفت، کانون را وارد عرصه سیاسی کشور کرد. کانون بر ضد استعمار بریتانیا موضع‌گیری و رسماً از مصدق و کاشانی حمایت کرد. کانون نشر حقایق اسلامی با کودتای آمریکایی ۱۳۳۲ سبب عیبه دولت ملی مصدق به سومین مرحله فعالیت خود گام نهاد و با نهضت مقاومت ملی که تشکیلاتی زیرزمینی بود



عجیب شد. بنیانگذاران کانون از جمله محمدتقی شریعتی و احمدزاده شعبه‌ای از نهضت را در مشهد تأسیس کردند. البته بعدها عده‌ای از جوانان تربیت‌یافته کانون از سیاست دست کشیدند؛ عده‌ای به اسلام وفادار و بسیاری نیز به اسلام سیاسی ملتزم ماندند.

۲) جریان نهضت احیای دینی

جریان دیگری که بر شریعتی تأثیر گذاشت نهضت احیای دینی یا جریان بازسازی اندیشه دینی بود. همان راهی که توسط بزرگانی چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی، شیخ محمد عبده، سید قطب، اقبال لاهوری و دیگران به منظور ایجاد تحولات اجتماعی و مبارزه با استعمار و استبداد دنبال می‌شد. این تفکر و جریان شریعتی را در مسیر و روند احیای تفکر دینی قرار

مشکل شریعتی آن بود که هیچ‌گاه نتوانست گفتن و پارادایم فکری خود را نظام‌مند و مدون کند. ولی این بدان معنا نیست که وی به مجموعه‌ای از سخنرانی‌های پراکنده و بی‌محتوا بسنده کرد. هرگز چنین نبود. گفتن شریعتی ساختار و گفتنی نظام‌مند دارد که باید آن را از آثارش استخراج کرد.

داد. همانگونه که سیدجمال و سید قطب با بازگشت به قرآن و تفسیری نو و متناسب با روزگار خویش آشنی معرفت را در دل جوامع خود برافروختند و اسلام انقلابی و اجتماعی را جایگزین اسلام متحجر ساختند. شریعتی نیز با همان روند به احیای اندیشه دینی بر آمد و در ارائه تفسیر عصری از اسلام به تولید عملی دست یافت. البته سخن او توفیق نظری و علمی‌را باید به وقت دیگری گذاشت.

۳) جریان اصلاحات دینی

یکی از جریان‌هایی که بر شریعتی تأثیر گذاشت، جریان اصلاحات دینی است. این جریان با انتقاد

شدید نسبت به عقاید و مناسک مذهب شیعه یا تنها به تغییر پاره‌ای از باورهای شیعه رضایت دادند یا گرفتار ارتداد شدند. این حرکت که در راستای مقابله با خرافات توسط افرادی همچون احمدکسروی، علی‌اکبر حکیمی‌زاده، محمد حسن شریعت سنگلجی، حیدر علی قلمداران، سیدابوالفضل برقی، محمد جواد غروی اصفهانی و غیره پا گرفت، اندیشه تحول در فکر شیعی را به وجود آورد. کسروی با رویکرد ملی‌گرایی و تجربه‌گرایی به اندیشه شیعی حمله و سپس دین را تابعی از زمان معرفی کرد. گرچه او به صراحت ادعای پیامبری نکرد لیکن به‌طور تلویحی داعیه رهبری دینی از نوشته‌های وی به‌دست می‌آید. زیرا در آغاز بسیاری از نوشته‌هایش می‌نویسد مرا با خدا پیمانی است که از پا ننشیم.

وقتی سخن از تأثیر جریان اصلاح دینی بر اندیشه‌های شریعتی به میان می‌آید منظور این نیست که تأثیرگذاری به شکل کلی و موجبه کلیه انجام گرفته و شریعتی کلیه اندیشه‌های کسروی را پذیرفته است. خیر به هیچ وجه این معنا اراده نشده است. اما شواهد فراوانی می‌توان یافت که تأثیر کسروی را بر فکر شریعتی و پدرشان نشان دهد. البته ابتدا جریان کسروی با رویکرد نقد و عملکرده رفتار شیعیان بر استاد محمدتقی شریعتی موثر افتاد و سپس دکتر شریعتی به پیروی از پدر این رویکرد را پذیرفت. زیرا علی شریعتی در زمان تجاوز متفقین به ایران و تبعید رضاشاه و فعالیت رسمی حزب مارکسیست و فعالیت جریان کسروی، هشت‌ساله بود و با طرح ایدئولوژی مارکسیسم در سال ۱۳۲۹ به سن بیست‌وهشت‌سالگی رسیده بود. او در آن زمان به‌طور کامل با فکر مارکسیست‌ها و جریان کسروی آشنایی داشت.

۴) گرایش‌های فکری و فلسفی غرب

شریعتی گفتن خود را در برابر چهار جریان رایج در زمان خود یعنی اگزیستانسیالیسم، مارکسیسم، لیبرالیسم و مذهب مطرح ساخت. البته او به مذهب گرایش بیشتری داشت. ولی از کاتال اگزیستانسیالیسم و سوسیالیسم به تفسیر مذهب می‌پرداخت و نسبت به لیبرالیسم گرایش مللی نشان می‌داد تا ایجابی. وی برخلاف برخی تحلیلگران تاریخ معاصر شخصیتی غرب‌زده نبود.

شریعتی در زمان دانشجویی دو فرانسه در دهه ۱۳۲۰/۱۹۶۰ م تحت تأثیر اندیشه‌های ریمون

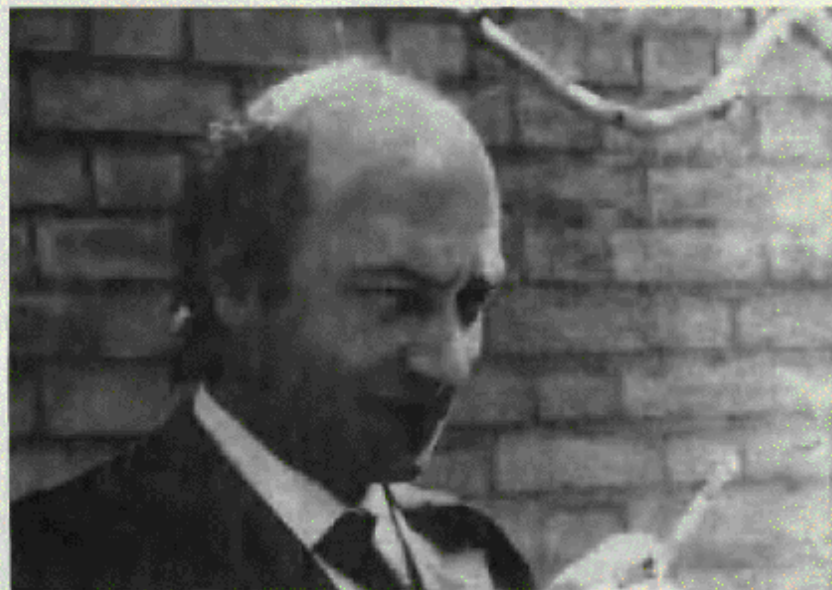
و جوینده آثارش می‌داند. شریعتی به تأثیرپذیری از مکتب سوسیالیسم اخلاقی قرن ۱۹ آلمان اشاره و اعتراف می‌کند؛ زیرا مکتب بر مبنای ایده‌آلیسم هگل مبارزه ضد بورژوازی خاصی را آغاز کرد. وی در صدد است تا با پیوند زدن میان سوسیالیسم آلمان و بعد معنوی انسان نوعی هماهنگی میان اخلاقی و سوسیالیسم را نشان دهد. دکتر شریعتی تنها با گرایش خود نسبت به قرآنی از سوسیالیسم انکشاف نمی‌کند بلکه برخی از اعتقادات آنان را نیز می‌پذیرد. برای نمونه می‌گوید: «من در جهان‌بینی توحیدی هم مثل ماتریالیست‌ها به تقدیر علمی و جبر تاریخی معتقدم.»

این عبارت نیز گرایش او را به رویکرد چهارم پیش گفته یعنی دیدار سوسیالیست تقویت می‌کند. وی در جای دیگر از منطق دیالکتیک برای تفسیر انسان مدد می‌گیرد و انسان را یک موجود ثنوی و جمع دو ضد و تقیض (الله و شیطان، روح و جن، روح خدا و گل متعلق) توصیف می‌کند؛ تضاد و تناقض ذاتی در آدمی که حرکت تکاملی را پدید می‌آورد. این است دیالکتیکی که در خلقت بشر است.

وی گل انسان را نیز و روح خدا را آنتی تزی می‌داند که از جنگ دائمی میان این دو ضد، حرکت مبارزه و مسئولیت ایجاد می‌شود و تکامل و رفتن به سوی خدا را اوج تکامل یعنی سنتز تحقق می‌یابد.

شریعتی نه تنها تأثیرپذیری خود نسبت به سوسیالیسم را گزارش می‌دهد و نه تنها اصول منطقی و فلسفی آن را می‌پذیرد و از تفسیرش از عالم و آدم بدان تمسک می‌کند بلکه شخصیت‌های اسلامی صدر اسلام را نیز به سوسیالیسم متصف می‌سازد.

برای نمونه او در توصیف شخصیت ابوذر می‌نویسد: «یک عرب صحراگرد قرن هشتم میلادی در شه‌جزیره گننام ر بسته عربستان چه شده است اکنون حرف که می‌زند گویند بردون است یا داستایوسکی و گویند روشنفکر انقلابی و جامعه‌شناس و اقتصاددان و مردم‌شناسی است که انقلاب کبیر فرانسه را پشت‌سر گذاشته است و مساله استعمار و بورژوازی و عارت سود اضافی و تبعیض طبقاتی و امپروژواژمان روشنفکران و رهبران انقلابی جامعه را همه می‌داند. و از یک فرهنگ غنی سوسیالیستی آگاه است.»



شریعتی، سوسیالیسم را بزرگترین کشف انسان جدید می‌داند و خود را مشتاق شخصیت فکری و سیاسی برخی رهبران بزرگ حزب سوسیالیسم مانند شوارتز و تشنه افکار و جوینده آثارش می‌داند. شریعتی به تأثیرپذیری از مکتب سوسیالیسم اخلاقی قرن ۱۹ آلمان اشاره و اعتراف می‌کند، زیر مکتب بر مبنای ایده‌آلیسم هگل مبارزه ضد بورژوازی خاصی را آغاز کرد

به اسلام تکیه می‌زند اما یک اسلام رفرم شده و تجدیدنظر شده آگاهانه مبنی بر یک نهضت رنسانس اسلامی.

این مذهب شریعتی از طریق مطالعه کلامی و فلسفی تک‌تک ادیان یا از ناحیه یک فکر و عاطفه به‌مدست نیامده است بلکه وی می‌خواهد به گونه‌ای به مذهب تکیه کند که حتی یک روشنفکر که احساس مذهبی هم ندارد با او بیاید و بر آن تکیه بزند. به همین دلیل چون روشنفکر عصر شریعتی احساس مذهبی نداشته و گرایش مارکسیستی و سوسیالیستی دارد، تلاش شریعتی این است تا اسلام را با اندیشه‌های سوسیالیستی، رفرم و اصلاح کند و دینداری سوسیالیستی نه مارکسیسم و سوسیالیسم دیندار را برای جامعه به ارمغان آورد. البته او با سوسیالیسم غربی به ویژه سوسیالیسم فرانسوی به جهت جنایت‌های عظیم آنها در الحواجز مخالفت کرده و سوسیالیسم غربی با استعمار را سرو ته یک کرپاس معرفی می‌کند. اما با این وجود شریعتی سوسیالیسم را بزرگترین کشف انسان جدید می‌داند و خود را مشتاق شخصیت فکری و سیاسی برخی رهبران بزرگ حزب سوسیالیسم مانند شوارتز و تشنه افکار

آرون (۱۹۸۴-۱۹۰۵)، ژاک برک (۱۹۱۰-۱۹۹۵) هاتزی کرین (۱۹۰۳-۱۹۷۸)، لویی ماسینیون (۱۸۸۳-۱۹۶۲)، فرانتز فانون، روزه گارودی (۱۹۱۳-)، ژورژ گوروچ (۱۸۹۴-۱۹۶۵) و ژان پل سارتر قرار گرفت. علاوه بر این، از اشاره‌های پراکنده او به هگل، مارکس، هوسرل، یاسپرس، هایدگر و مارکوزه می‌توان نتیجه گرفت که عقاید این فیلسوفان آلمانی نیز بر او اثرگذار بود. پس شریعتی از دو سنت فرانسوی و آلمانی بهره گرفته است.

۵) نهضت خداپرستان سوسیالیست

این جریان به دلیل ادعای علمی و انقلابی‌گری مارکسیست‌ها، شگفته و جذب مکتب مارکسیست شد و به همین دلیل بر دکتر علی شریعتی علاقه‌مند به مسائل اجتماعی تأثیر گذاشت. این حزب در سال ۱۳۲۲ شمسی توسط عده‌ای از جوانان مذهبی که هم‌زمان تمایل به خردگرایی غربی، تجدد و سوسیالیسم داشتند، به رهبری محمد نجشب (۱۳۵۵-۱۳۰۲) تاسیس شد و تلاش کرد تا بر اساس برداشت جدیدی از اسلام نوعی مبنی انقلابی مذهبی را به وجود آورد. نجشب تمامی افکار و اندیشه‌هایش حتی بحث خداپرستی را از غرب به عاریه گرفته بود، تا آنجا که از ابراز اعتقاد به اسلام و قرآن خودداری می‌کرد.

۶) جریان مکتب تفکیک

بر لعل فن پوشیده نیست که شریعتی به شدت مخالف فلسفه بوئاتی و سینیوی بوده و گاهی هم تعابیر نوجین‌آمیزی نسبت به فلاسفه تار می‌کرد و در مواردی به جملات پیشگوتان تفکیک همچون شیخ محمود حسی تمسک می‌کرد. البته شاید شریعتی خراسانی از سایر مخالفان فلسفه در خراسان مانند عزالی و نیز فیلسوفان آذربایجان در اروپا متأثر بوده است و همچنین دیدگاه‌های اقتصادی شریعتی در دهه چهل و گرایش‌های میلی او نسبت به اقتصاد خصوصی علاوه بر تأثیرپذیری از مکتب سوسیالیسم به نظر می‌رسد از اندیشه‌های دوست صمیمی‌اش جناب محمدرضا حکیمی نویسنده کتاب مکتب تفکیک نیز تأثیر گرفته است. این مطلب نشان‌دهنده تأثیرپذیری شریعتی از مکتب تفکیک مشهد است. از سوی دیگر شریعتی در دورانی زندگی کرد که چهار رویکرد مختلف پیرامون قرابت اسلام و سوسیالیسم وجود داشت. رویکرد نخست، سوسیالیست‌های مارکسیست و متحد مخالف با هرگونه دین از جمله اسلام بودند. شریعتی با این رویکرد مخالف بوده و طرفداران این رویکرد با اندیشه‌های او به مخالفت پرداختند. رویکرد دوم، دینداری که به شدت با مارکسیسم مخالفت کرده و عقیده الهادی آنها را با جهان‌بینی توحیدی متعارض می‌دانستند. رویکرد سوم، سوسیالیست‌هایی که با دین اسلام همراه بوده و با نگاه ابزار انگاری پاره‌ای از آموزه‌های دینی را در خدمت تبیین و اهداف سوسیالیسم قرار دادند. رویکرد چهارم، دینداران و مذهبی‌هایی که نه همانند رویکرد دوم بلکه با یک تجدید نظر در دینداری و اسلام رفرم شده، و مبنی بر یک رنسانس اسلامی می‌خواهد از منطق دیالکتیک و اصول علمی سوسیالیسم بهره بگیرد و سوسیالیسم را با نگرش ابزارنگارانه در خدمت دین قرار دهد. سخنان و نگاه‌های شریعتی به رویکرد چهارم نزدیکتر است. شریعتی را نمی‌توان مارکسیست یا سوسیالیست معرفی کرد. او یک مذهبی است که